

تهمت در خدمتِ قدرت

منبع: سایت زیتون، روز چهارشنبه، مورخ: ۹۷/۱۱/۳

پخش مستندِ اخیر «بهتان برای حفظ نظام»، ساخته حسین باستانی در تلویزیون «بی بی سی فارسی» با واکنش‌های متعددی مواجه شد. البته این مستند که در آن با برخی از نواندیشان دینی معاصر نیز گفتگو شده، تبیین و موجه کردن این امر است که طی چهار دهه اخیر، برای حفظ قدرت، بهتان زدن و دروغ بستن و پرونده ساختن برای منتقدان نظام روا انگاشته شده و وسیعاً به کار رفته است. اسلام پژوهان شرکت کننده در این مستند، به درستی نشان داده‌اند که آبروی منتقد نظام، به نزد برخی از حضرات اندک حرمت و اعتباری ندارد و در موعد مقتضی می‌توان آن را پایمال کرد. مع الأسف، در این میان، فتوای برخی از فقها مبنی بر روا بودن «مباهته»، تیغ به کف زنگیان مست داده و ایشان را در بسط و به کار بستنِ فقه بریده از اخلاق، مجهزتر و مصمم‌تر و گشاده‌دست‌تر کرده است.^۲

حسین شریعتمداری، مدیر مسئول روزنامه «کیهان»، از کسانی است که نامش در این مستند چند بار ذکر شده است. اخیراً ایشان در مقام پاسخ‌گویی برآمده و با سایت امنیتی «خبرگزاری تسنیم» مصاحبه کرده است.^۳ قصه پر غصه دروغ بستن‌ها و بهتان زدن‌ها و پرونده‌سازی‌های دراز آهنگ شریعتمداری، شهره عام و خاص است. بنای تکرار آنها را در این نوشتار ندارم، بلکه بر آنم تا به مصداقِ

خواجه پندارد که طاعت می‌کند

بی‌خبر از معصیت جان می‌کند،

توضیح دهم که شریعتمداری به تعبیر جناب مهاجرانی، «بازجوی سابق»، «پرونده ساز» و «پرونده دار»، در این پاسخ‌گویی نتوانسته و نکوشیده تا مراعاتِ مقام کند و دست کم در این چند دقیقه سخنانش مشحون از دروغ و گزافه نباشد؛ بلکه بر سر شاخ نشسته و بن بریده است.

۱. نگاه کنید به :

<https://www.youtube.com/watch?v=qIwgrSnxwLI&t=1083s>

۲. برای آشنایی بیشتر با مقوله «مباهته» و فتوای برخی از فقها مبنی بر روا بودن بهتان بستن به اهل بدعت؛ نگاه کنید به مقاله محققانه «تهمت در خدمت دیانت»؛ نوشته محمد سروش محلاتی در لینک زیر:

<http://soroosh-mahallati.com/fa/148>

سالها پیش، در دو نوشتار «اینچنین بهتان منه بر اهل حق» و «مباهته: حاشیه به جای متن» که در سایت «جرس» منتشر شد؛ به نقد اخلاقی «مباهته» از منظر خویش پرداختم:

<http://www.begin.soroushdabagh.com/pdf/227.pdf>

<http://www.begin.soroushdabagh.com/pdf/234.pdf>

هر دو مقاله اکنون در کتاب زیر قرار گرفته‌اند:

سروش دباغ، ورق روشن وقت: جستارهایی در نواندیشی دینی، فلسفه و هنر، ۱۳۹۷، تورنتو، نشر بنیاد سهروردی

۳. <https://www.tasnimnews.com/fa/media/1397/10/22/1921112/%D9%BE%D8%A7%D8%B3%D8%AE-%D9%87%D8%A7%DB%8C-%D8%B4%D8%B1%DB%8C%D8%B9%D8%AA%D9%85%D8%AF%D8%A7%D8%B1%DB%8C-%D8%A8%D9%87-%D8%A8%D9%87%D8%AA%D8%A7%D9%86-%D8%A8%DB%8C-%D8%A8%DB%8C-%D8%B3%DB%8C>

بالغ بر بیست و پنج سال است که با انواع دروغ‌زنی‌ها و پرونده‌سازی‌های روزنامه «کیهان» درباره عبدالکریم سروش از نزدیک آشنا هستم. با مشاهده این مصاحبه، پاره‌ای از آن وقایع در ذهن و ضمیرم زنده شد. همچنین، هنگام دیدن مصاحبه، به یاد ماه‌های آخر اقامت خود در ایران و جلسات بحث با برخی بازجویان افتادم. در یکی از این جلسات، فردی که خود را از نیروهای قدیمی و فرهنگی وزارت اطلاعات معرفی می‌کرد و توضیح می‌داد که با آثار قلمی عبدالکریم سروش و نگارنده آشناست، به من گفت که پرونده خانواده سروش در وزارت اطلاعات را به دقت خوانده و با زیر و زیر آن آشناست. از ایشان درباره قصه جاسوسی آقای سروش به روایت روزنامه «کیهان» در سال ۷۴ شمسی پرسیدم و اینکه آیا کارشناسان امنیتی وزارتخانه، این اتهامات را باور کردند؟ پاسخ داد: نه، به رغم انتقاداتی که به مواضع فکری عبدالکریم سروش داشتیم و داریم، اما چنین داوری و تشخیصی نداشتیم و نداریم. در ادامه پرسیدم: پس چرا دست این افراد آنقدر باز است و از مصونیت آهنین برخوردارند و به رغم تهمت‌های سنگینی که می‌زنند، کسی گریبانشان را نمی‌گیرد؟ ایشان پاسخ داد: اینکه چرا از ایشان در این باب سؤال نمی‌شود، مربوط به دستگاه قضایی است. از منظر اطلاعاتی و امنیتی، نماینده رسمی نظام، منم که دارم با شما صحبت می‌کنم! روشن است که عزمی در برخورد با این سنخ رفتارهای شریعتمداری وجود نداشته و ندارد، و آلا امور در مملکت بر نهج دیگری پیش می‌رفت و اهالی قلم و هنر دهه‌ها مشمول انواع بهتان‌های جریده شریعتمداری واقع نمی‌شدند. غرض از ذکر این خاطره تأکید بر این امر است که خبط و خطاهای شریعتمداری و اعوانش در این میان آنقدر آشکار است که یک نیروی امنیتی، در خلوت هم نمی‌تواند از آن کارنامه دفاع کند.

در مصاحبه بیست و یک دقیقه‌ای مذکور، مدیر مسئول «کیهان» افزون بر دروغ بستن به هاشمی رفسنجانی و نقل معوج خاطره دیدار ایشان با عبدالکریم سروش در دوران ریاست جمهوری^۱، و نیز انکار سخنانی که مهاجرانی درباره روایی بهتان زدن به منتقدان و مخالفان از زبان شریعتمداری نقل کرده بود – امری که با واکنش مهاجرانی مواجه شد^۲ – وی ادعا می‌کند که عبدالکریم سروش، عطاالله مهاجرانی و حسین باستانی در روزنامه «کیهان» پرونده دارند. در ادامه، به زعم خویش، برای موجه کردن نسبت‌هایی که در روزنامه خود به عبدالکریم سروش داده، شروع می‌کند به تورق کردن پرونده، نشان دادن صفحاتی چند از آن به مصاحبه‌کننده و بینندگان. با دیدن این صحنه‌ها، زیر لب زمزمه کردم: «از قیاسش خنده آمد خلق را!»؛ و یاد سخنی از ویتگنشتاین در اثر گرانسنگ کاوش‌های فلسفی^۳ افتادم. وی در مبحث «استدلال علیه زبان خصوصی»، جهت توضیح این مدعا که نمی‌توان زبانی خصوصی و شخصی ابداع کرد و باید دیگر کاربران زبانی در میان باشند و در پیدایی صحت و سقم معانی واژگان در یک جامعه زبانی مشارکت کنند، می‌گوید، در مقام تمثیل، این مدعا که مرجع احراز معانی واژگان، خود فرد است و نه جامعه زبانی بیرون از او، همین مقدار معتبر و موجه است که برای بررسی صحت و سقم سخنانی که در یک روزنامه منتشر شده، نسخه دیگری از همان روزنامه را ملاک قرار دهیم! روشن است که باید ملاک و معیار مستقلی در کار باشد و مراجعه به نسخه دیگری از همان روزنامه، اعتباری برای آن

۱. نگاه کنید به مطلبی که در سایت «انتخاب» ناظر به این دروغ حسین شریعتمداری منتشر شده:

www.entekhab.ir/fa/news/452927

۲. نگاه کنید به نوشته «ماجرای بهتان کیهان و توجیه غیر موجه» در لینک زیر:

<http://mohajerani.maktuob.net/>

۳. *Philosophical Investigations*

سخنان فراهم نمی‌کند. اکنون حکایت جناب شریعتمداری است که جهت موجه کردن مدعیات مشحون از دروغ و افترای روزنامه‌های خویش در دهه هفتاد، به نسخه‌های دیگری از همان روزنامه که از آنها کپی گرفته شده و در پرونده قرار گرفته، استناد می‌کند!! بعید می‌دانم این شیوه نازل استشهاد و استناد، حتی خاطر ساده‌دلی را هم پی‌کند.

همان گونه که در مستند «بهتان برای حفظ نظام» آمده، به نزد امثال شریعتمداری، مع الأسف، هیچ مانع و رادعی برای حفظ قدرت سیاسی در میان نیست و هر امری مباح است؛ یعنی اگر نویسنده‌ای چون سعیدی سیرجانی غیر خودی است؛ اگر نواندیشان دینی غیر خودی‌اند و باید از صحنه اجتماع و سیاست حذف شوند، زدن هر گونه تهمت و بهتان به ایشان رواست. از این رو، فی‌المثل، شریعتمداری در روزنامه «کیهان» مدعی شده که محسن کدیور، نواندیش دینی معاصر، تاکنون بیست و چهار بار به اسرائیل سفر کرده است!! حقیقتاً اسباب خجالت و شرمساری است که فقه و سیاست بریده از اخلاق، بر صدر نشسته و سلسله جنبان آزار و اذیت جسمی و روحی شهروندان شریف این مرز و بوم، اعم از هنرمندان، نویسندگان، دانشگاهیان، فعالان سیاسی، فعالان مدنی و کارگران مظلوم و رنج دیده شده است! «کافر من گر از این شیوه تو ایمان داری».

۱. برای بسط این مطلب، نگاه کنید به مقاله «حفظ نظام با اسرائیلیات» نوشته محسن کدیور در لینک زیر:

<https://kadivar.com/?p=9215>

۲. اخیراً شبه مستندی را که درباره فعالان کارگری از شبکه یک سیما پخش شد، دیدم. در حیرتم که این فیلم‌های رسوا برای چه کسانی پخش می‌شود و قرار است چه گره‌ای از کار فرو بسته ما بگشاید؟! خاطر هست اواخری که ایران بودم، یکی از دوستان عزیز که پس از انتخابات ریاست جمهوری سال ۸۸، برای مدتی دستگیر شده بود؛ پس از آزادی برایم توضیح داد که با چه تهدیدات و تمهیداتی، در آن دوران از او به زور فیلم گرفتند و در موعد مقتضی، اقدام به پخش آن کردند. اگر تصور رود که با پخش این مسما به مستندات، حتی یک نفر از منتقدان وضع موجود آنرا مفید و قانع کننده می‌یابد؛ با عنایت به تجربه تلخ دراز آهنگ سیمای جمهوری اسلامی و محافل امنیتی در این باب طی چند دهه اخیر؛ چنین اتفاقی به طور حتم نمی‌افتد و کسی این سنخ اعترافات اجباری را باور نمی‌کند و نمی‌پذیرد. از سوی دیگر، کسانی هم که دل در گروی این کارهای نظام دارند و در زمره نیروهای ارزشی به حساب می‌آیند؛ نیازی به مشاهده این شبه مستندات ندارند. با این حساب، اگر بنا را بر این بگذاریم که حکیم کار عبث نمی‌کند و لابد حکمتی در انجام این سنخ کارهاست، به نظر من آنرا باید تنها در راستای اجرای سیاست «النصر بالرعب» سراغ گرفت. با پخش چنین به اصطلاح مستنداتی، به دیگر فعالان سیاسی و مدنی منتقد، آشکارا پیام داده می‌شود که حلاً خود را بدانید و جریده روید و جلوه‌گری نکنید؛ در غیر اینصورت سر و کارتتان با بازداشت و زندان و اعتراف کردن است و لا غیر.

اسماعیل بخشی و سپیده قلیان، فعالان کارگری شریف و شجاع، پس از شکنجه شدن و آزاد گشتن و پخش اعترافات اجباری شان از سیمای جمهوری اسلامی، اخیراً مجدداً بازداشت شدند. این اتفاقات تلخ و تکان دهنده، در آستانه سالگرد انقلاب بهمن ۵۷ رخ داد. حقیقتاً تأسف برانگیز است که انقلابی که یکی از شعارهای محوری اش «آزادی» بود و داعیه عدالت پروری و عدالت گستری داشت؛ در چهل سالگی، از عموم آرمانهای والايش عدول کرده و افزون بر حصر و حبس و به زندان افکندن ناعادلانه فعالان سیاسی و فعالان محیط زیست و روزنامه نگاران و دانشگاهیان و درویشان و روشنفکران و ...؛ چند صباحی است به سر وقت کارگران مظلوم و بی‌پناه دیارمان رفته و بر این جماعت رنجیده حمله آورده است.

باز این چه ابر بود که ما را فرو گرفت
تنها نه من، گرفتگی عالم است ایمن
گفتی که شعر «سایه» دگر رنگ غم گرفت
آری سیاه جامه ی صد ماتم است ایمن

این سطور را نه به نیت تصحیح و اصلاح مَنش و کُنشِ حسین شریعتمداری می‌نویسم، که به قول عرب‌زبانان: «الیأس إهدی الراحیتین»: مایوس شدن یکی از شقوقی است که راحتی خیال می‌آورد. شریعتمداری در زمره کسانی است که به تعبیر مک ناتون در اثر خواندنی نگاه اخلاقی^۱، دچار کوری اخلاقی^۲ شده و حساسیت‌های متعارف اخلاقی خود را از دست داده و دروغ بستن و تهمت زدن و پرونده‌سازی بدل به طبیعت ثانویه او شده است؛ امیدی به اصلاح او در این وضعیت و سنّ و سال نباید داشت. چندی پیش، دوستی خوش ذوق به من می‌گفت: به نظرم مدیر مسئول روزنامه «کیهان» را باید «شریعت‌نداری» نامید، نه «شریعت‌مداری»! به او گفتم: بله، اگر مراد، شریعت بریده از اخلاق و شهودهای اخلاقی عرفی است، ایشان شریعت‌نداری است؛ اما اگر مراد، مُرّ اجرای احکام عبادی است، ایشان به آن ملتزم است و شریعت‌مدار؛ اما چه سود که نماز بگزاری و خلقی عظیم را بی‌آزاری و از خود عمیقاً برنجانی؛ که:

عبادت به جز خدمت خلق نیست

به تسبیح و سجاده و دلّی نیست

مراد از تحریر این نوشتار، عبرت‌آموزی از سرنوشت افرادی مثل شریعتمداری است که در جهت حفظ قدرت سیاسی از هیچ امری فروگذار نکرده و مجسمه بی‌اخلاقی در جامعه کنونی ما هستند؛ جماعتی که سرمست از باده قدرت، از خود بیگانه و آئینه شده، و جهت تحقق آرمان‌های خود، هیچ خط قرمزی ندارند.

در رمان *ظلمت در نیمروز*، اثر خواندنی آرتور کستلر، گلتکین، بازجوی روباشوف، از مسئولان رده بالای حزب کمونیست شوروی است.^۳ وی با شیوه‌های مخصوصی که شرحش در این رمان تأثیرگذار آمده، روباشوف را مجبور می‌کند که علیه خود اعتراف دروغ کند و بگوید که بر آن بوده به سبب اعوجاجی که در نگرش سیاسی‌اش پدیدار شده، حزب را تضعیف کند و علیه امنیت حزب و کشور فعالیت کند. روباشوف، که در شرایط بد زندان انفرادی به سر می‌برد و بازجویی‌های بدهنگامی را پس می‌داد، بالاخره مقاومتش در هم شکسته شد و در ابتدا اعترافات را به صورت مکتوب نوشت. چندی بعد آنها را در دادگاه علیه خویش فریاد کرد و خود را به تهلکه انداخت و نهایتاً اعدام شد. سناریویی که از بیخ و بن باطل بود و صرفاً برای حذف همفکر دیروز و منتقد امروز طراحی گشته بود.

۱. D. McNaughton, *Moral Vision: An Introduction to Ethics*, (Oxford: Blackwell, 1988).

۲. moral blindness

۳. آرتور کستلر، *ظلمت در نیمروز*، ترجمه اسد الله امرایی، تهران: انتشارات نقش و نگار، ۱۳۸۰.

فرقی نمی‌کند که در شوروی سابق، بازجو باشی و به حذف منتقدان نظام مستقر به هر شیوه‌ای دست یازی، و یا در ایران اسلامی، بازجوی پرونده‌ساز پرونده‌دار باشی و برای حفظ قدرت، در کسوت «حاجی آقا»^۱ به بازجویی پردازی و برای اخذ اعتراف، هر امری را مباح بدانی. خدا نکند چنین سرنوشت و عاقبت بدی در انتظار ما باشد؛ «فاعتبروا یا اولی الأبصار»^۲.

۱. اشاره به اثر دو خاطره از زندان، شامل دو بخش تحت عناوین «در مهمانی حاجی آقا» و «داستان یک اعتراف» که شرح خاطرات زندان حبیب‌الله داوران و فرهاد بهبهانی در اواخر دهه شصت است؛ این دو نفر از جمله افرادی بودند که پس از انتشار نامه موسوم به نامه نود امضایی، دستگیر شدند. کتاب در سال ۸۲ شمسی توسط انتشارات «امید فردا» منتشر و پس از چندی، به دستور مقامات قضایی جمع‌آوری شد و نویسندگان به اتهام نشر اکاذیب تحت تعقیب قرار گرفتند. داوران در مصاحبه‌ای گفت که در دوران زندان، هنگام ضبط اعترافاتش حسین شریعتمداری را دیده بود.

۲. سوره حشر، آیه ۲.